

اندازد و نفاقی را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود مرتفع سازد . بلکه به این بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . مناقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلم داده ، مجلس و فراموشخانه اش را به طاق نسیان و عدم گذاردند . اگر چه بر بعضی امر مشتبه است که می گویند : میرزا ملکم خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خرده بینان به خوبی می دانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه ، نه مجمع فراماسون ، چه افتتاح فراماسون در شهری یا مملکتی منوط و بسته به اجتماع عده ای از اعضاء و صاحبان مناصب عالیّه مجلس عالی است و در آن زمان در طهران بلکه در ایران آن عده مهبود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه فقط اتحاد ایرانیان بلکه در باریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع به اتحاد نوع بشر و انجمن انسانیت است .

در تاریخ مسعودی نوشته است : این میرزا ملکم خان مترجم و جزو اعظم و نایب اول و مستشار فرخ خان امین الدوله بود . در سفر سفارت کبرای پاریس خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرد . در مراجعت از برای این که شاید این تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و به قسمی ریشه دوانیده که ریشه خانواده چهار هزار ساله را کنده از میان بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیرخواه یک دیگر بشوند بیچاره ندانست که :

بدبخت اگر مسجد آذینه (۱) بسازد یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید .
ایرانی های مبعوض بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند . خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت پادشاه خدمات و پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقماً بسیار دوست می داشت و ولینعمت تاجدارش را زیادتر از وطنش می خواست ترک داد و وداع گفته به غربت رفت . اتقی .

از علم سیمیا و شعبده بی اطلاع نبود ، یکی از دوستانش گفت : میرزا ملکم خان ، ناصرالدین شاه را که طفلی بود مایل به این بازیها دید ، خواست او را مشغول سازد به این امور عجیبه و غریبه و ضمناً مقاصد خود را اجراء دارد ، که دست طبیعت به سینۀ او زد و او را به معالک بیدیه انداخت .

میرزا ملکم خان زمانی که در طهران بود از مرحوم آقاسیدصادق طباطبائی وقت ملاقات خواست و آن مرحوم وقت نمی داد و به مسأله می گذرانید و شاید ملاقات و مجالست میرزا (۱) معروف آذینه با دال است و این غلط مشهور است چه مسجد جمعه غلط است و مسجد جامع است ، جز آنکه آذینه با دال خوانده شود یعنی محکم و مرتفع بعضی هم آگینه با کاف فارسی خوانده اند .

ملکم خان را بر خود حرام می دانست .

تا این که در روزی که مرحوم آقاسیدصادق به شمیرانات رفتند در دربند به خانه آقاسیدعلی دربندی ورود فرموده بود . پیشخدمت خبر داد که میرزاملکم خان حاضر و ربع ساعت وقت برای ملاقات حضرت آقا می خواهد ، در این هنگام خود میرزا ملکم خان در روی مهنایی در مقابل حضرتش دیده شد که حضرت آقا از پذیرائی ناگزیر گردیده ، مشارالیه با حضرت حجة الاسلامی خلوت نمود و در راه به روی اغیار بستند . ربع ساعت وقت منجر به پنج شش ساعت گردید . در این اثناء کراداً میرزاملکم خان عازم رفتن می شد و حضرت آقا او را مانع می گردید . مذاکرات آن دو را کسی ندانست لکن از آن روز حالات حجة الاسلام طهران به کلی تغییر نموده و در راه و مقصود میرزاملکم خان هم خود را داد و هم پسرش را . از این رو گویند مرحوم آقاسیدصادق و خلف عالی مقامش آقا میرزاسیدمحمد را نسبتی بود به فراماسون . چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقا میرزاسیدمحمد طباطبائی می توان استنباط نمود که این رئیس بزرگ اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است .

باری میرزا ملکم خان از خوب راهی وارد شد و منظور خود را بر وجه اتم و اکمل جاری ساخت چه منقلب کردن رئیس اسلام را با رسیدن به مقصود توأم دید و آن مقدمات را نتیجه این است که مشهود می گردد .

ودیعۀ میرزاملکم خان از مرحوم آقاسیدصادق به ارث رسید به جناب آقا میرزاسیدمحمد و از ایشان به جناب آقا میرزاهمیدصادق مدیر روزنامه مجلس . چنانکه در شرح حالات جناب آقا میرزاهمیدصادق ذکر خواهد شد . میرزاملکم خان در خیال بود چند نفر از علماء و رؤسای ملت را هم منقلب نماید دیگر وقت و دشمن فرست نداد و به همان يك نفر قناعت نمود . در وقتی که ملکم خان در پای تخت ایطالیا مقیم بود پدرش میرزا بقوب خان در اسلامبول بدرود زندگانی گفت . او را در مقبره آرامنه دفن کردند پس از اطلاع میرزاملکم خان از فوت پدر به اسلامبول رفته و نبش قبر پدرش را کرده ، او را به مقبره مسلمانات نقل داد .

یکی از معاصرین چنین نوشته است : مقام پرنس ملکم خان در ایران همان مقام ولتر و ژان ژاک و لرد ویکتور جوگو است در ملت فرانسه و همان قسم که ملت فرانسه به آن دانشمندان افتخار دارد ملت ایران هم به این یگانه دانشمند می نازد و شاهد مدعای ما همان کلمات حکیمانه او است که از او به یادگار مانده است و فرضاً بعد از این هم هزار نفر امثال او در وطن عزیز ما پیدا شود ، باز به مقتضای الفضل للمتقدم فضیلت اولیت او را ثابت است . چرا که در وقتی ساز تمدن آغاز نمود که از هزار نفر يك نفر به این مراتب آشنا نبود و کلمات او اثری شایان در قلوب ایرانیان نمود و تا همین اواخر با ضعف مزاج و غلبه شیخوخیت از انجام مأموریت خود از خدمت به عالم تربیت و تشیید

مبانی آدمیت خودداری نکرد و مرد در حالتی که نام گرامی او تا ابد زنده و آثارش تا قیامت پاینده است و ثبت است بر جریده عالم دوام او . روزنامه قانون و سایر نوشتجات میرزاملکم خان اقوی شاهی است بر فضل و دانش و وطن دوستی و ملت پرستی او .

در سال ۱۳۲۶ در رم پایتخت ایتالیا پس از آن که وصیت نمود که مرا بر حسب آئین مسلمانان کفن و دفن کنید ، بدرود زندگانی گفت و از این دارفانی به دار باقی شتافت ، رحمة الله علیه .

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

یک پسر ، مسمی به فریدون و سه دختر از او به جا ماند . پسرش جوانی دانشمند و از ارث پدر بی بهره نیست ، لکن اولاد روحانی آن مرحوم در ایران متعددند . نوشتجات میرزاملکم خان لاتعدولاتحصی است چون اکثر آنها طبع شده است لذا ما از درج آنها در این موقع صرف نظر نمودیم .

روزنامه شرف در نمره ۴۶ مورخه ۱۳۰۳ می نویسد : جناب اشرف پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر کبیر دولت علیه ایران مقیم دربار دولت فخریه انگلیس . و از این القاب مستفاد می شود که در بیست و شش سال قبل از این میرزاملکم خان دارای مقامی بس عالی بوده و خدماتش منظور دولت بوده است .

مرحوم حاجی میرزا علی خان امین الدوله

که دولت ایران را در کتی رکنین و ملت را سرپرستی بزرگ بود

در سنه ۱۲۶۰ در طهران متولد شده ، پدرش مرحوم میرزا محمد خان مجد الملک ، از خانواده های نجیب قدیم ایران که همیشه در خدمت دولت بوده اند .

در مبادی عمر به قدر میسور تحصیلات معمولی و متداولی مملکت را نموده ، به علاوه به واسطه فرط میل ترقی و تمدن امروزی به تحصیل زبان فرانسه و معلومات عصر جدید پرداخت . از نوشتجات حکما و ادبا و فلاسفه آن سرزمین حظ وافق و توشه کامل برداشت . این آدم در سلیقه و تتبع در دوره خویش مقدم همه بوده ، وضع رفتارش خیلی سالم و با معنات و اغلب معایب و ایراداتی که در همگنان خویش می دید به طور کنایه ادا می نمود . در وقت مجاوره اغلب متبسم و به قدری خوش مشرب بود که اگر روزهای متمادی کسی با وی جلس و انیس بودی خستگی و کسالت احساس نمی نمودی . این مرد دانشور به قوت قلم و رشاق کلام ممتاز و معروف و صاحب رسایل عدیده در مسائل پلتیک و سیاست است . منجمه رساله مجدیه که در آن وضع مملکت ایران را در مستقبل شرح می دهد و فی الحقیقه آنچه در این چند رساله مشهود می گردد همه را پیش بینی و پیشگویی نموده است ، یا عباراتی شیرین و بیاناتی مطبوع و دلکش که خواننده و شنونده را به وجد می آورد . گویند تألیف کتاب حاج بابا را آن مرحوم باعث شد ، به هر جهت در بین ارباب ترسل و انشاء و صاحبان قلم مرتبه ای بلند و مقامی ارجمند دارد . در مبادی عمر که بدایت عهد ناصرالدین شاه بود به اقتضای لیاقت فطری و وفور عقل و هوش طبیعی و دانش کسبی که سرآمد مقامات عالیّه انسانی است سزاوار عنایت و درخور الطاف مخصوصه خسروانی آمده سالها در خلوت خاص سلطنت مشغول خدمت و منشی مخصوص حضور همایونی بود و ضمناً از سلك و سلیقه و سرائر مکنونات خاطر خطیر پادشاهی و اسرار ملکی و سیاسی و مصالح مملکت خبیرت و بصیرتی

به‌سزا حاصل نمود و اکثر ایام تا ساعت پنج و شش از شب در خلوت همایونی بسر می‌برد. در سال ۱۲۹۰ حسب الاستحقاق به لقب امین‌الملکی و منصب وزارت رسائل نایل شد. اداره پست که از بدو تشکیل دولت ایران، جز زمان امیر نظام هیچگاه مرتب و منظم نبود و اکثر موجب تحمیلات بر رعایا و اهالی قری و دهات وسط راه می‌شد در همان اوقات به عهده کفایت و کاردانی معظم‌له مفوض و واگذار شد. در اندک مدتی از یمن همت و حسن سیاست او چون اداره پست یکی از ممالک فرنگ مرتب و منظم و یکی از ادارات بزرگ دولتی محسوب شد خود و دولت را به منافع بسیار رسانید و رعایا را از جور و تعدی آسوده نمود. تجار را که بدون پست، تجارتشان بی‌رونق بود رونق بخشود و وسیله آگاهی و اطلاع را فراهم نمود.

این بنده نگارنده دو امر راجع به پستخانه را از آن مرحوم دید که دیگر در خواب هم نخواهم دید: یکی آن که پست کرمان به طهران و از طهران به کرمان هفت الی هشت روز می‌رسید، کاغذی یا امانتی که از کرمان به طهران می‌فرستادند پانزده روزه جوابش می‌رسید. بعد از آن زمان هشت روز به بیست روز و پانزده روز به چهل و پنجاه روز رسید و الی اکنون همین‌طور است.

دیگر آن که اشخاصی که در پستخانه موظف بودند وواجبی داشتند پس از مردن آنها به ورثه او می‌دادند و قطع نمی‌کردند و اگر وارثی قابل داشت به جای موروث برقرار می‌فرمودند و روز بروز دخل پستخانه زیادتر و دولت را از این راه فایده معتدبه حاصل می‌گشت.

در سال هزار و دویست و نود و پنج ۱۲۹۵ «ویکتور امانوئل» پادشاه ایتالیا وفات نمود و اعلیحضرت «هومبرت» به جای پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود. آن مرحوم از طرف دولت ایران به سمت سفارت مخصوص برای ابلاغ تعزیت از فوت ویکتور امانوئل و تهنیت جلوس هومبرت مأمور دربار ایتالیا گردیده، این خدمت عمده را چنانکه باید و شاید انجام داد پس از مراجعت، زیاده مورد اشفاق و الطاف ناصرالدین شاه شد. اداره دارالشورای دولتی و وساطت تبلیغ اوامر سلطنت به مجلس شوری نیز به عهده امانت و لیاقت او مفوض آمد. وزارت وظایف و اوقاف ممالک محروسه نیز در سال هزار و دویست و نود و هفت ۱۲۹۲ ارثاً و استحقاقاً ضمیمه سایر مشاغل و اعمال او گردید.

در سال هزار و دویست و نود و نه ۱۲۹۹ که مراتب دانائی و کاردانانیش گوشزد خاص و عام و به اتفاق دانشمندان خیر نمره اول سیاسی عصر خود گردید به لقب جلیل‌امین‌الدوله ملقب گردید. و یوماً فیوماً صفت و آوازه عقل و درایتش افزون شد تا آن که در سال ۱۳۰۴ به ریاست مجلس وزراء و دارالشورای کبری که اعظم مناصب دولتی بود منتخب گردید.

در اسفار ناصرالدین شاه به فرنگستان ملتزم رکاب و در دربار سلاطین و مجالس بزرگ رسمی، به خوبی و شرف پذیرفته شد و روز به روز در ترقی بود تا آن که کوکب نحوست ایرانیان از افتق شرارت و تنلب طلوع کرد و روزگار بنای کج رفتاری نهاد. زمام امور جمهور به دست فرومایگان افتاد، شارلاتانی رواجی وسیع یافت، حيله و دسيسه و ایذاء مردمان بزرگ مرسوم و معمول گشت. هر کس و ناکس تکیه بر جای بودزجمهور و خواجه نظام الملک زد، کار مملکت از نظم و ترتیب افتاد. این مرد معظم که مستقبل حال و وخامت مال را مشاهده نمود، از امور افسرده و ملول گشته مداخله در مهام امور کمتر می فرمود و جز در مواقع لازمه چندان به دربار نمی رفت و به حال ملک و ملت افسوس می خورد. چندی بعد مسئله دخانیات و انقلاب آن ایام واقع شد که نتیجه طمع خود غرضان بود و احداث اختلاف بین ملت و دولت شد. دانست که مباحثت این گونه پست نژادان چه نتیجه خواهد داد، ناچار صبر و شکیبائی پیشه کرد و نظر به تکالیف و فرایض لازمه وطنیه از قبیل احداث راه آهن و کارخانه قندسازی و حفر چاه آرتیژان و غیره نفس را مشغولیتی خواست بدهد ولی دشمن دولت و ملت ایران به هر حيله که دانست و هر وسیله که توانست موانع فراهم نمود و این گونه کارها را که موجب ازدیاد صنایع و ثروت وطن بود مخمل گردید.

ناصرالدین شاه که از عهد وزارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار عازم و جازم بر اجراء قوانین اساسیه بود امر نمود که معزی الیه کتابچه ای راجع به مواد قانون نوشته تا ذر موقع اجراء گذارده شود. آن مرحوم کتابچه را به وجهی مرتب نمود که دشمن و دوست بر علو مقام نویسنده و براءت و طول ید و وسعت افکار او مقر و معترف شدند. در نزد اولیای امور و پادشاه مورد الطاف و اشفاق گردید. امر حتمی صادر شد که موادش در مقام اجرا آید. آن کس که هماره مانع ترقی وطن بود به اغراض نفسانی و خیالات شیطانی انواع افالک و اکاذیب و اقسام مکر و تزویر به کار برد تا این کار را برهم زد و بنیان این اساس مقدس را به تیشه بیداد خراب نمود.

و نیز در همان اواخر ترتیب صحیحی برای نوشتجات شرعی و عرفی و تجارتنی مقرر نموده، به عرض رسانیدند دستخط شاه صادر شد که به ریاست معظم له اداره ای تشکیل یابد که مرجع نوشتجات بوده موافق دول متمدنه تمبر زده در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود و چنان شالوده این عمل محکم بود که معزی الیه صریحاً فرموده بود، که اگر مطابق این قانون رفتار شود تا پنج سال دیگر مطلق دعاوی در ممالک ایران از جهت اموال و املاک موقوف و متروک خواهد شد. باز عدو عالم انسانیت سنگهای عظیم در جلو چرخ کالسکه تمدن انداخته این را هم ممانعت نموده از موقع اجراء انداخت.

خلاصه اگر يك عقده و گرهی را از قلب ملت و دولت می گشود دیگری هزار گره

محکمتر می‌زد هر چه می‌گشاد آن می‌بست. دانست هر چه زحمت بکشد تمام بیهوده خواهد شد، پس بالکلیه از امور کناره‌گست. وزارت وظایف و اوقاف را به برادر والا کهر خود مجدالملک و وزارت پست را به عهده‌پسرش معین‌الملک تفویض نمود و بکلی از همه مشاغل دوری جست. معذالک ناصرالدین‌شاه همواره وجود آن مرحوم را مفتنم می‌شناخت و در معظلمات امور صواب‌دیدش را بر رأی دیگران مقدم و ترجیح می‌داد.

در اواسط سال پیچی‌میل ۱۳۱۳ به وزارت و پیشکاری آذربایجان منصوب و از عهده نظم و اداره آن مملکت به خوبی برآمد. این سفر برای او حکم تبعید را داشت چرا که امین‌السلطان مصدر امورات دولت بود و امین‌الدوله را منافی خیالات فاسد خیانت‌آمیز خود می‌دید.

باری قدوم میموش آن صفحه را چون باد بهاری پر از گل و ریحان نمود، تا آن ایام اهالی آن سامان از تمدن و تربیت و وطن پرستی و ترقی و تقدم، سخنی نشنیده بودند و از این عوالم بکلی بی‌خبر بودند. در اندک مدتی بذر تمدن را کاشته چنانکه امروز وطن پرستی و تمدن‌خواهی اهالی آذربایجان ضرب‌المثل است و فتوت و جوانمردی آنها صحایف تواریخ و صفحات عالم را فرا گرفت.

در یازدهم ذی‌القمده ۱۳۱۴ که سال دویم سلطنت مظفرالدین‌شاه بود به طهران احضار و به ریاست وزراء و بعد به وزارت اعظم و سپس در رجب ۱۳۱۵ به مسند صدارت عظمی متمکن آمد. امر اکید از طرف مظفرالدین‌شاه صادر شد که بر وفق نقشه‌جاتی که سابقاً در عهد ناصرالدین‌شاه کشیده بود به اصلاح امور ملک و ملت پردازد. نخست به جهت انتشار معارف و علوم انجمن معارف را تشکیل و مدرسه رشديه را تاسیس فرموده دوازده هزار تومان از کیسه همت خود بدو صرف نمود و تاکنون آن مدرسه دائر است.

جرايد را زياد نمود و تأمین به صاحبان جرايد داد (وماهی‌الالمحة و تنقیب) به جهت اصلاح عمل گمرک که تا آن هنگام اجاره و کرایه بود چند نفر مأمور از دولت بلژیک کنترات نمود. از تغلب مستوفیان و ارباب دفتر شدیداً جلوگیری کرد. ناصرالملک را که با اطلاع از علوم جدید و قوانین دول و ملل و فنون اقتصادی و سیاسی و اداره وحید و طاق است به وزارت مالیه انتخاب نمود. در مدتی اندک چهارصد هزار تومان وجوه تغلیبات اهالی دفتر پیدا شد. دست تعدی حکام را به واسطه مراقبت و نظارت شدید کوتاه نمود. چون اراده ازلیه هنوز به طلوع نیر اقبال ایرانیان تعلق نگرفته بود و مقدرشان بود که چندی دیگر حال ملک و ملت آشفته‌تر گردد، لذا بدخواهان ملت و دولت و دشمنان تمدن و تدین و خودپسندان با غرض و بدنفسان پر مرض که وجود این شخص معظم مانع منافع غیر مشروعه و تغلیبات و دساییشان بود از هر طرف چون شیطان مارد بنای اغوا نهادند و به حمل اکاذیب و افاتک عوام و خواص ملت را برضد این اصلاحات که همه نفع

و بهره خودشان بود دعوت کردند. مهربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی به واسطه بر نیاروردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تبول و غیره کینه در دل داشتند و پاره‌ای دیگر نیز فریب وعده و وعید خائن دولت و ملت و بر همزن حوزه جمعیت را خوردند. در نزد مظفرالدین‌شاه آنچه توانستند به عر اسم و هر عنوان بی شرمانه عرضه داشتند و از خدا و سلطان آزرم نمودند. اغراض شخصی و هواجس نفسانی را بر ترقی دولت علیه و آسایش رعایا که هموطنان آنها بودند مقدم داشتند.

مرحوم حاج شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله به واسطه عداوتی که داشت به مظفرالدین‌شاه عرض کرد که اگر امین‌الدوله یک ماه دیگر بر مسند صدارت دائم و متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهد نمود و این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحه امین‌الدوله به شاه که در آن نوشته بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد، تا سایر تکالیف معلوم گردد. در این هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که: پادشاه ایران همه وقت مواجب می‌داده است و رعایا از سفره و عطایای او منتعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد، این نیست جز این که امین‌الدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضحک نماید. آن اظهار حاج‌شیخ‌محسن‌خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت از طرفین.

دیگر آن که مرحوم امین‌الدوله یک زمانی به مرحوم مظفرالدین‌شاه اظهار داشته بود که صلاح دولت ایران است که با دولت عثمانی متحد گردد و سلطان عثمانی را به سمت امیرالمؤمنینی و خلیفه اسلام بشناسد این مکتون هم در ضمیر منقراالدین‌شاه طوری دیگر جلوه کرد. ازدحام این اسباب باعث شد که امین‌خائن و خائن‌امین به قلم رفت.

خلاصه امین‌الدوله از طهران به دلشت‌نشاء که چهار فرسخی رشت است مهاجرت نمود. در این مدت اوقات خود را مشغول زراعت و تألیفات سیاسی نموده در اواخر رجب ۱۳۲۲ بدرود زندگانی گفت. از آثار باقیه این شخص ایجاد مدارس، اشاعه و تعمیم معارف است. از مرحوم ذکاء‌الملک تشویق نمود که روزنامه تربیت را یومیه طبع کند.

بیشتر توجه خیال او در امور دولت راجع به دو فقره بوده یکی تعیین خرج و دخل دولت یعنی ترتیب یک بودجه منظم که ایران را از این پریشانی و فلاکت که روز سعادت این خاک را مبدل به شب‌تار نموده برهاند و حدی برای مواجب و مقرری و مستمری بگذارد دیگر برانداختن رشوه از ادارات دولت و ترتیب عدلیه و قضات در مملکت بوده و برای نیل به این مقصد بزرگ جهت اسناد و قبایجات و احکام ممبر ترتیب داده و تا اینجا رسانید که تمیرها را چاپ کرده حاضر نمودند و برای ولایات و مرکز هم اداره این کار تأسیس شد لکن درباریان از شخص سلطنت نسخ این کار را درخواست نمودند.

دیگر ترتیب پستخانه ایران بود چنانچه از پیش مرقوم افتاد.

دیگر ایجاد کارخانه قند و کبریت در کهریزک و خرازین اگر چه اساساً خیال صحیحی بود اما به واسطه راه نبودن اسباب کار و عدم اقتضای موقع و مکان، بهره و نتیجه‌ای جز ضرر عاید نشد. زمانی که اداره امور مملکت به دست او آمد شروع به اصلاحات نموده خرابی بیشتر به عمل مالیه بود. برای مردم دانا و هوشیار اقدامات او در عمل اصلاح فتح بایی گشته، طالب و خواهان اساس جدید گشته و امیدواری پیدا کرد که می‌توان برای آتی مملکت فکری متین نمود و پایه آن را که از دیر زمانی متزلزل و دستخوش هواهای نفسانی و اغراض شخصی است روی اساس محکمی قرار داد. روشنائی ضعیفی که از زمان امیر کبیر مردم را به سوی تمدن و تجدد امروزی هدایت می‌نمود قوت گرفت و نوشتجات ملکم و پندیات سیدجمال‌الدین مجدداً محرك خوبی برای بیداری عموم شد و از آن وقت کم‌کم مردم محرمانه با امین‌السلطان شروع به اعتراضات نمودند.

این آدم نکته سنج بسی چیزها که حال مردم فهمیده‌اند و پی برده‌اند در آن آوان بی‌خبری می‌دانسته، ارتباط کامل و دوستی ایشان با سیدجمال‌الدین و مرحوم حاج شیخ هادی‌نجم‌آبادی و آقای طباطبائی سلیقه و خیالات ایشان را معرف خوبی است. قسمت اواخر دوره ناصرالدین‌شاه و تمام مدت سلطنت مظفرالدین‌شاه در دربار دولت غیر از کشمکش این شخص با امین‌السلطان و سایر درباریان خائن چیز دیگر نبوده، عداوت آنها سر همین اختلاف مسلک و عقیده بوده است. و آنها تقلید ادارات امور دولتی یعنی عمومی را برای این می‌خواستند که دزدی و غارت نمایند، بر خلاف امین‌الدوله که صداقت و امانت و اداره و اجرای يك قانون ظلم براندازی را آرزو می‌نموده.

درباریان آن زمان تنها عیبی که از این شخص می‌گرفتند این بوده که قوه فعالیه و مجریه ندارد، بر خلاف امین‌السلطان که ولو غلط کاری را به يك نحو می‌گذرانیده، البته عقلامی‌دانند که آدم‌مال‌اندیش و پیش‌بین، تسنجیده و فهمیده اقدام به امری نخواهد نمود و البته این تعمق و پیش‌بینی محتاج به وقت است و موجب تأخیر آنی امور.

مرحوم امین‌الدوله خط را خیلی خوب می‌نوشت و سبک مخصوصی در تحریر طبیعیه ایجاد نموده بود که امروز خیلی اشخاص آن شیوه را اتخاذ نموده و به آن سبک می‌نویسند. ولی مطلب نویسی و رویه انشاء آن مرحوم اهمیتش بیشتر از اسلوب خط او است. مطلب را خیلی مختصر و زبان دار و خوش مضمون به مدلول خیر الکلام قل و دل، با کنایات واضحتر از بیان تحریر می‌فرمود.

اگر شخص ادیبی به نوشتجات او غور و رسیدگی نماید صنایع جدیده بدیعیه کشف و پیدا خواهد نمود. باری امین‌الدوله در سال ۱۲۶۰ متولد و در سنه ۱۳۲۲ از دنیا رحلت فرمود يك پسر و دو دختر به یادگار گذارد پسرش امین‌الدوله حالیه حاوی مسائل تاریخی است که در جلد پنجم این تاریخ خواهد آمد انشاءالله تعالی.

آقا میرزا سید محمد صادق

مدیر روزنامه مجلس

ناصر ملت مؤسس مشروطیت حامی عدالت هواخواه حریت آقا میرزا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس وکیل و نماینده مجلس شورای ملی منتخب اهالی خراسان دویمین فرزند حضرت آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی در سال ۱۲۹۷ در شهر طهران متولد شده در سنه ۱۳۰۰ با بستگان و والده ماجده اش به عتبات عالیات مشرف شده مدت ده سال در سامره در حجر پدر بزرگوارش تربیت شده در سنه ۱۳۱۱ با پدر و مادر به طهران معاودت نمود مقدمات و علوم ادبیه را در سامره تحصیل فرمود .

علم حساب و هندسه و جغرافیا را بخوبی در مدرسه اسلام تجدید نظر فرمود، قدری از فقه و اصول را خدمت پدر بزرگوار خود و سایر اساتید طهران تلمذ نمود، در جودت ذهن و شوق به تحصیل مقامی را داشت که در کمتر کسی دیده شده. در اول تأسیس مدرسه اسلام يك دوره جغرافیا تألیف کرد که معلم مدرسه تا دو سال همان را تدریس می نمود . مرحوم حاج نجم الدوله کراراً می فرمود (این آقا زاده اگر چندی نزد من بماند از اساتید بزرگ محسوب خواهد شد) و بسیاری از مسائل علمیه از آن مرحوم اخذ و اقتباس نمود ، پیوسته در امور سیاسی و تمدنی مذاکره و در مجالس و محافل علناً معایب حکومت استبدادیه را متذکر بود . بعض اوقات دوستان ساده ایشان در مقام تحذیر و تخویف او بر می آمدند لیکن جنابش را انصراف و انحراف از مقصود ممکن نبود ، زبان فرانسه را بطور مخفی آموخت از زبان ترکی هم بی اطلاع نبود ، زبان سریانی و قدری عبری هم نزد فخر الاسلام آموخت در سال ۱۳۱۷ محرك پدر بزرگوارش گردید که مدرسه اسلام را تأسیس فرمود هشت سال هم به ریاست مدرسه اسلام و تحمل صدمات و مشاق و مخارج گزاف گرفتار بود ، در مدت ریاست مدرسه اسلام از سایر مدارس هم همراهی و تقویت

می‌فرمود، در سال ۱۳۱۸ کارخانهٔ قالی بافی و عبا بافی را به طرز قالی کرمان در طهران تأسیس فرمود. در سال ۱۳۱۹ شرکت منسوجات وطنی را در طهران دائر و تأسیس نمود که الیوم هر دوسه کارخانه دائر است و قالیچه‌های خوب و ملبوسات وطنی اعلی و بسیار ممتاز رائج و متعارف است.

و نیز در سال ۱۳۱۹ مجلس ازاحهٔ شبهات دینیّه تأسیس نمود که ایام جمعه جناب فخرالاسلام و جمعی از علماء را در خانهٔ خود با حضور پدر بزرگوارش احضار می‌فرمود، و مذاکراتشان جواب از ایرادات صاحب‌الهدایه که بر رد دین اسلام نوشته است بود. این مجلس، مجلسی بود که مرحوم سید جمال‌الدین اصفهانی بارها می‌گفت مقصود و منظور ما از این مجلس بروز و ظهور خواهد نمود، کراً علماء نصاری و یهود در این مجلس حاضر شده و مبهوت می‌شدند، چندی هم عازم شدند که از این مجلس دعا به اطراف گسیل دارند که صدراعظم عین‌الدوله جداً مانع گردید و به بهانهٔ اینکه اعلیحضرت شاه باید اذن بدهد اجازه نداد.

باری کتابهای متعدد در این مجلس تألیف و طبع شد.

در سال ۱۳۲۳ با پدر بزرگوارش به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود و مدتی در آنجا متحصن و پناهنده بودند تا دستخط عدالتخانه را از مرحوم مظفرالدین شاه صادر نمودند در سال ۱۳۲۴ نیز با پدر بزرگوارش به بلدهٔ قم مهاجرت فرمود. نوشتجات و مکاتیب دولتی و سیاسی که از طرف علماء اعلام به دولت ایران فرستاده می‌شد به خط و املاء جنابش بود.

تبدیل مسئلهٔ مسیو نوز و مستدعیات علماء به خواستن عدالتخانه به اشارهٔ ایشان بود. یکی از سفراء آقایان در نزد مظفرالدین شاه مرحوم جنابش بود.

در سال ۱۳۲۵ روزنامهٔ مجلس را تأسیس نمود. اول کسی که نطق و کمر بند روزنامه را موقوف و متروک نمود و رسانیدن روزنامه را به وضع حالیه و دادن روزنامه را به اطفال که در کوچه و بازار بفروشد جنابش بود، ایجاد روزنامهٔ یومیّه در زمان مشروطیت از آثار ایشان است.

در سال ۱۳۲۶ در روز بمب باردمان در مجلس شورای ملی طرف صدمهٔ جیش محمد علی شاه واقع شد و با پدر بزرگوارش و سایر علماء و ذریهٔ رسول (ص) مأخوذ و دستگیر شده چند ساعتی در زیر زنجیر و کتف‌های بسته و درمرعی و مسمع پدر پیرش ایشان را با شلاق و ته تفنگ می‌زدند تا اینکه به امر محمد علی شاه از ایران منفی و مبعود گردید. بین او و پدرش را يك سال تفریق کردند با اینکه پدر بزرگوارش نهایت محبت و الفت را با ایشان داشت يك سال در ممالک خارجه به سربرد، مدتی هم در انجمن سعادت اسلامبول وارد شد، خدماتی که در خارجه از ایشان پدید آمد کمتر از خدمات داخله نبود تا اینکه

در سال ۱۳۲۷ که اوضاع جدید به پیش آمد و محمد علی شاه از سلطنت خلع گردید به طرف ایران معاودت نموده و به پدر و مادر و برادرهای خویش ملحق شده با پدر بزرگوارش رهسپار طهران گردیدند .

پس از آمدن به طهران از طرف اهالی خراسان به سمت وکالت و نمایندگی ملت منصوب و معرف گردید .

از سال ۱۳۲۶ با اعضاء منتسبین به فراماسون مراودت و معاشرت داشته که چون سربست به طریق حدس و ظن و مفاد (يعرف المرء باقرانه) می توان گفت که در آن مجمع انسانیت داخل شده و در مسافرت به خارجه هم دلیلی است بر این احتمال تغییر اخلاق و تبدیل افکار یعنی تکمیل هر دو مؤید این حسن ظن خواهد بود . در زهد و ورع و تقوی و قدس و حسن سلوک و خوبی رفتار به حدی است که مسلم عندالکل و قولی است که جملگی بر آتند .

در عقل و هوش و ذکاوت و فطانت از اقران و امثال خود برتری دارد .
 بنده نگارنده که متجاوز از پانزده سال است با حضرتش معاشرت و مخالطت دارد ابدأ خلاف انسانیتهی از ایشان مشاهده ننموده است ، شرح زحمات و خدماتش را در این (تاریخ بیداری) در هر جا درج و ثبت نموده ام با اینکه از روز شروع به نشر و طبع روزنامه مجلس و دایر کردن مطبعه مخصوصه برای روزنامه (مجلس) متجاوز از ده هزار تومان متضرر و مقروض شده است ، يك دينار وجه اعانه از احدی درخواست ننمود ، مقالات روزنامه مجلس کاشف از صدق و درستی ایشان است .

شرح زندگانی امیر اعظم

صاحب سیف و قلم، ماحی جور و ستم، ناعی استبداد، داعی عدل و داد نصرالله خان امیر اعظم خلف مرحوم و جیه الله میرزا سہسالار اعظم نوادہ خاقان منفور طاب ثراء در سال ۱۲۹۷ متولد گردیده در عنفوان شباب عمر خود را بہ تحصیل علوم صرف نموده از علوم غربیہ قدیمہ و جدیدہ و زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا و غیرہ بہرہ وافی بردہ و در فنون نظامی از اقران و امثال پیشی گرفته و بر آنان تقدم جستہ تا آنکہ در مدرسہ نظام طهران صاحب دیپلم شدہ و در تمام مسافرتہا و مأموریتہای اخیرہ سہسالار مستخدم بودہ اول مأموریت او در زمان استبداد تبعید علما از زاویہ مقدسہ حضرت عبدالعظیم عنفاً بہ طرف عتبات بود کہ بالعکس آنها را مقضی المرام عودت داد و دستخط انعقاد عدالتخانہ را کہ در واقع پیش قراول و مقدمہ مشروطیت و تأسیس کعبہ مقصود آزادی طلبان بود باعث شد و مهاجرین را لدی الورد بہ حضور مظفرالدین شاہ برد و بہ حدی خدماتش در سدہ سلطنت مشہود گردید کہ مرحوم مظفرالدین شاہ در حضور آقایان علماء انگشتری الماس خود را از انگشت خود در آورده و بہ انگشت او کرد خدمات در آن واقعہ چنانکہ در تاریخ خواهد آمد بہ حدی این جوانمرد را در نزد دولت و ملت محبوب القلوب نمود کہ موجب رشک و حسد درباریان گردید .

در حالت نزع مظفرالدین شاہ کہ حال استر آباد بہ آن درجہ معشوش بود و ہمسایگان در شرف تخطلی و برای ورود خودشان بہ جهت تسویہ امور اتباع خود یادداشت رسمی بہ وزارت خارجہ فرستادہ بودند این شخص داوطلبانہ این خدمت را متعہد شد و از بذل جان و مال مضایقہ نکرد پس از اعادہ انتظامات آنجا برحسب استدعای خودش بہ طهران آمد و این وقتی بود کہ مستبدین برضد آزادی این مخلوق بیچارہ پارتیہا و انجمنہا تشکیل دادہ و ہریک از اشخاصی کہ سالہا در بالش خودپرستی غنودہ بودند عرصہ را بر خود تنگی

دیده دست به ترانه‌های خانمان سوز زده بودند این جوان جوانبخت بدست‌یاری بعضی از دوستان خود مانند سردار منصور و علاءالدوله هیئت امرا را جمع کرده و به هر ترتیب بود از سوء رفتار ماضی متنبه و به وخامت نتایج مستقبل تهدید نمود و همگی را به قرآن برای وفای به اساس مشروطیت قسم داد و آن عریضه مشروطه را که در تاریخ خواهد آمد به محمدعلی میرزای بدبخت نوشت و برای التزام رفقای خود به مهر و امضای همه رسانیده و پس از ختم آن چون هیچ کس جرئت این رسالت را نکرد لذا خودش حامل آن شده و بعضی مطالب شاهیه به محمدعلی میرزا گفت که خیالات او را به تأخیر انداخت یعنی وخامت عدم همراهی و مساعدت با ملت را به او مدلل و مبرهن داشت درباریان چون این جوان را مخرب خیالات و مانع استبداد خود دیدند او را به عنوان حکومت گیلان تبعید کرده و به رشت فرستادند و پس از انفصال او واقعه میدان توپخانه را پیش آوردند بدواز واقعه میدان این شخص وطن دوست خود را خواهی نخواهی به طهران رسانید و در واقعه ناگوار مجلس صدق نیات و شور وطن پرستی او معلوم ملت شد تا اینکه او را به فرنگ تبعید کردند معظم له به بروکسل رفته در (انستیتور بر) Institut Robert مشغول تکمیل تحصیلات خود شد پس از استماع مؤده فتح قشون ملی و سرداران جنگجو به طهران آمد و چون شخص حساس نمی‌تواند حرف خود را از زحمت وطن مألوف معاف ببیند از ناله جان سوز برادران استرآبادی خود تاب نیاورد با کمال بی‌اسبابی به طرف استرآباد رهسپار شد و چون حضرت وزیر داخله و سایر اولیای امور حس ملیت و قوه بازوی این جوان را می‌دانستند حکومت سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و فرماندهی قشون مازندران و کلیه نقاط حکومتی مشارالیه را به عهده خود او باز گذاشتند لدی‌الورد ابواب سعادت بر مردم نجیب استرآباد باز شد متجاوز از بیست نفر از اسرا را که در استبداد صنیر گرفتار چنگ و حشیمان تراکمه شده بودند مستخلص کرد و عراده توپ دولت را که در زمان فترت بدست یاغیان ایل افتاده بود مسترد داشت و کیل تراکمه که معلوم است چه قدر بذل سعی و جهد می‌خواهد منتخب و به طهران اعزام داد عابین یموت و ولایت را اصلاح کرد و سران تراکمه را به انجمن ملی حاضر نموده به خدمت این حکومت مشروطه قسم داد سالارین مستبد وطن فروش را روانه اسفل‌السافلین داشت تأسیس مدرسه امیری به راه تمام اناثیه و لباس و همه چیز آن از کیسه خود این جوانمرد راد است نمود، بلدیه و نظمییه را تشکیل کرده اموال و اسلحه را که در این مدت به نهب و غارت رفته بود استرداد فرمود و الیوم مشغول تشکیل اردوی نظامی است تا از این کار چه نتیجه بگیرد.

خداوند امثال این جوانان عالم وطن خواه را که جامع شرایط خدمتگذاری ملت هستند در این مملکت زیاد کند که یار شاطرند نه بار خاطر. امیدواریم که امیر اعظم از زحمات خود خسته نشود و عنقریب استرآباد را نمونه‌ای از شهرهای نظامی فرنگ که به

چشم خود دیده نماید. باری ما در این تاریخ خود زحمات و صدمات امیراعظم را در هر مقامی مشروحاً ذکر نموده ایم، در این مقام چند امر را خاطر نشان خواننده تاریخ می‌داریم. اول آنکه امیراعظم از اشخاصی است که از اول مشروطیت ایران الی کنون يك قدم مخالف این اساس برنداشته است و از اول تا به آخر همراه بوده و مباشر بسیاری از امور.

دوم آنکه اگر ما ده نفر مانند این جوانمرد در این مملکت داشتیم هر آینه امروز این مملکت با معالک متمدنه برابری بلکه پیش هم بوده.

سوم آنکه امیراعظم يك شرافتی از برای اهالی استرآباد ثابت نمود که تا قیام قیامت صحایف تاریخ نام آنان را بخوبی ذکر می‌نماید چه در این مدت قلیل انجمن ولایتی و عدلیه و تنظیمه و بلدیه و مدرسه بلکه معاریف آنجا را برپا و تأسیس نمود که وکیل تراکمه مسمی به آدینه محمدخان است با همان لباس ایلیت و يك عالم شرف و افتخار در مجلس مقدس با علما و بزرگان وزراء همسر و هم مشرب و جلیس و جلوس می‌نماید.

چه افتخاری بهتر و برتر که وکیل يك شهری و يك ایلی از خود آنها باشد خلاصه امیراعظم راضی نشد که دست تقلب در انتخاب و کلاء استرآباد افند (ای کاش يك نفر مانند امیراعظم هم در وطن عزیز نگارنده بود که مانع می‌شد از اینکه يك افتخار بزرگی از اهالی کرمان سلب شود) و ما در این مقام چند فقره از تلگرافات و نوشتجات راجع به استرآباد را درج می‌کنیم اگرچه در تاریخ مشروحاً ذکر شده است لکن مقدم بر آن يك دو سطر می‌نویسیم و آن اینست که امیراعظم با آن ریاست و بزرگی و آن شأن و مقامی را که حایز و حاوی است پس از آنکه مدرسه امیریه را در استرآباد افتتاح نمود و معلم از طهران تقاضا نمود چند روزی را خودش در مدرسه درس می‌گفت آیا تصور می‌شود که حاکم يك ولایتی او هم مثل امیراعظم شخصی خودش را برای ترقی ابناء وطن معلم قرار دهد و این زحمت را بر خود هموار نماید بلی عقلا و دانشمندان و خرده بینان همه وقت از بزرگان و رجال مملکت این گونه سلوک را متوقع و منتظر بوده‌اند.

باری انجمن ولایتی استرآباد که اجزاء و اعضاء آن از علماء و بزرگان استرآباد می‌باشند مکتوب ذیل را به آن رادمرد می‌نویسند و هذا صورته :

مکتوب انجمن استرآباد به ایالت جلیله

نمره ۳۹ مورخه پنجشنبه ۹ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۷

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا ایالت جلیله استرآباد دامت شوکت‌العالیه در باب علت تعطیل ادارات حکومتی که مرقوم فرموده هر سواد آرتیکلی که در روزنامه شرق مندرج شده ملاحظه و اسباب حیرت شده که چرا باید خاطر مبارک از يك

همچو آرتیکلی که فصول مندرجه در آن به هیچوجه مناسبتی با ترتیبات حاضر: آن وجود مقدس ندارد مکدر شود ، زحماتی و خطراتی که آن وجود مقدس برای اعاده انتظامات این مملکت استرآباد تحمل کردید از خاطر عموم محو نخواهد شد و انشاءالله تعالی از ناحیه مقدسه حجة عصر و امام زمان ارواح العالمین له الفداء توجه مخصوص به تمام درستکاران و وطن پرستان که سبب رفع کدورت ناشی از این قسم آرتیکل شود خواهد شد فوراً تلگرافی حضور مبارک وزارت جلیله داخله عرض شده که در صدد رفع این عریضه شرف سوز برآیند و علی العجاله عرض عموم اعضاء انجمن ولایتی و تجار محترم و وطن پرستان و خیرخواهان ملت استرآباد به حضور مرحمت ماثور آن است که از تعطیل ادارات صرف نظر فرموده و امر به تحصیل فرمایند و از زحمات و خدماتی که در راه این ملت و این مملکت کشیده اید حیقتان بیاید و اگر خدای نخواستہ درصدد امر تحصیل بر نیائید قهرأ امر منجر به تعطیل انجمن ولایتی خواهد گردید. ادام الله تعالی ایام اجلالکم (محل مهر انجمن ولایتی استرآباد) و نیز دو فقره از تلگرافاتی که بین امیراعظم و وزارت داخله مخابره شده است در این موقع درج می کنیم و مابقی را راجع به تاریخ می داریم.

تلگراف

مقام منبع وزارت جلیله داخله دو روز قبل تلگرافی در فرستادن میرسعاده خان سالار مقتدر عرض شد الساعه به طوری که از مأمورین تلگراف خبر رسید به واسطه عادتی که به تریاک داشت و مسلول بودن در تاش دارفانی را وداع کرده با اینکه فیلسوفهای این ولایت عقیده شان براین بود که به محض استماع دستگیری او تراکه اغتشاش فوق العاده خواهند کرد و برای عقد اتحادی که فیما بین سالار و حضرات بسته شده بود در این مورد از شرارت ذره ای فروگذار نخواهند نمود فدوی پس از اعزام سالار به طهران تمام سران و قضاة و رؤسای طوایف را به شهر احضار کردم و امروز وارد به شهر شدند و متفقاً به انجمن رفتیم و تمام آنها به کلام الله مجید در همراهی با اساس مشروطیت و مبانی عدل و داد قسم یاد نمودند و قبل از ورود به انجمن هم خبر فوت سالار منتشر شد ابدأ آسمان بر زمین نیامد به فضل الهی عجاله که هیچ کس قدرت اقدامی ندارد و در موقع رفتن به صحرا هم دو عراده توپ که سابق از آق قلمه برده و در اردوی خود برای شلیک نگاه داشته بودند عنفاً گرفتیم و در باب تبیین و کیل هم از تراکه اقدامات نمودم و تاچند روز دیگر انتخاب کرده به طهران می فرستند با اینکه فدوی هیچوقت به رجزخوانی عادت نکرده ام در این موقع عرضه می دارم که سالارین مستبد خائن وطن فروش به درک رفتند و اغتشاشات این ولایت مرتفع و اموال مسروقه و اسرا را گرفتیم و دو عراده توپ دولت را مسترد و وکیل طوایف را معین و اصلاح بین ولایت و یموت را نمودم و اعاده و انتظامات

را دادم و با کمال جرئت به تاج و تخت کیانی و به سر مبارک حضرت اشرف قسم می‌خورم که دیگر در این ولایت کاری نیست که فدوی به تمهیدات خود وفا ننموده حالاً موقع مواعید حضرت اشرف است که آن شب در دولت منزل فرمودید بقیه را موکول به حس پدرانۀ حضرت اشرف می‌نمایم (امیرانظم)

جوابی که از طرف وزارت داخله مغایره شده است

حکومت جلیله استرآباد، سمنان، دامغان، شاعرود، بسطام، دو فقره تلگراف محترم حضرت اشرف والا شرف وصول داد در خصوص سالارین و رفع اغتشاش ولایات و استرداد اموال مسروقه و گرفتن دو عرابه توپ و اسلح و ولایت یموت و انتخاب وکیل و از اظهاراتی که فرموده اید مطلع شدم هر یک از این خدمات شهادت شایان مرحمت مخصوص دولت و بروز اظهار چنین کفایت‌های خارق‌العاده منحصر به وجود محترم خودتان است و حقاً و انصافاً دولتخواهی خود را به پایه‌ای قرار داده‌اید که فضای تحسین و تمجید را گنجایش ادای حق آن نیست معذک بنده چه در حضور وزراء و چه در محضر امناء ملت هیچوقت از شرح و بسط اقدامات غیرتمندانۀ سرکار والا غفلت نکرده و نخواهم کرد. شرحی را که در روزنامه نوشته بود هنوز ندیده‌ام اولاً تلگراف سرکار را در جراید درج خواهم کرد تا همه بدانند خادم و خائن کیست و مقام سرکار والا با آحاد و افراد اهل این مملکت معلوم باشد.

ثانیاً در جلوگیری این گونه نکات هر اندازه که قانون معین کند ایستادگی کرده رضای مثل سرکار والا نوکر رشید دولت را که جان در راه خدمت ملت و دولت برکف دست گرفته اید از دست نخواهم داد و ابدأ منتظر نیستم برای این نوع نوشتجات بی‌مأخذ اسم استعفا به زبان جاری فرمایند امروز روزی است که يك قسمت معظم مملکت که دارای همه قسم اهمیت مادی و معنوی است به حسن کفایت سرکار معظم و اولیاء دولت و ملت آسوده باشند ممکن نیست قدر خدمت را به غرض مجهول گذارند سرکار والا حتماً به نتیجه این جان فشانی‌های صادقانه خواهید رسید به کفایت و کاردانی مثال مجسم خواهید بود تلگراف حضوری را صبح عرض کردم اگر فرمایشی باشد و خیلی مهم فوری است بفرمائید با همه فرط مشغله که دارم حاضر شوم و الا تلگرافاً مرقوم فرمائید جواب فوری عرض خواهم کرد. (وزیر داخله)

در حقیقه از روی انصاف وقتی ملاحظه شود وزیر داخله از روی عقل و انصاف این همه تمجید فرموده اند زیرا که همه ساله با چندین هزار قشون و دوست سیصد هزار تومان خرج تراشی حکام این سرحد را با آن بی‌نظمیها از عهده بر نمی‌آمدند در همچو زمانی با آن همه اغتشاش و انقلاب که در استرآباد بود و هیچ يك از رجال و امرای ایران زیر

بار حکومت و سرداری آنجا نرفته‌اند لکن امیراعظم با دست خالی و چند نفری معدود از اتباع خود این خدمت بزرگ را قبول نموده و به طوری هم از عهده برآمده است که موجب تحسین عموم ایرانیان شده حتی آنکه وکلای ملت و مبعوثین پارلمان در چند مجلس اظهار تشکر نموده‌اند چنانچه نمرات روزنامه مجلس و سایر جراید مصدق این ادعاست در نمره (۷۱) روزنامه مجلس سال سوم مورخه ۲۷ محرم سنه ۱۳۲۸ در ذیل نطق شاهزاده اسدالله میرزا چنین می‌نویسد :

بعلاوه لازم می‌دانم از طرف مجلس مقدس از شاهزاده امیراعظم اظهار رضایت و امتنانی بشود زیرا که در این موقع خدمت نموده الی آخره .

چند سطر بعد این عبارت مرقوم شده است - رئیس . اظهار امتنان از امیراعظم صحیح

است الخ .

در تاریخ ان شاء الله خواهد آمد . تلگرافی که از طرف متحصنین زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و متحصنین سفارتخانه عثمانی به توسط انجمن سعادت اسلامبول با امیراعظم مخایره شده است لکن این چند سطر را که بیان می‌کند شرح حالات و زندگانی این شاهزاده بزرگ را برای این جلو انداخته‌ایم که سایر شاهزادگان و بزرگان پیروی به اقدامات این جوان غیور نمایند و بدانند صحایف تاریخ ، چگونه ثبت می‌نماید افعال نیک و بد را و الا حالات امیراعظم را دفتری علیحده و کتابی مستقل لازم است و ما آنچه را که خود دیده و یا از تلگرافات و اسناد معتبره و اشخاص موثق شنیده و بدست آورده در مجلدات تاریخ نوشته و انشاء الله خواهد آمد .

معرفی مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله طاب ثراه را کتاب يك كلمه و رمز یوسفی و تعلیم الاطفال و کتاب حساب و چندین جلد کتاب دیگر که از تألیفات آر مرحوم وطن پرست و حقایق شناس است کافی خواهد بود لیکن چون در این تاریخ نام نامی آن مرحوم ذکر شده است و نوشتجات آن مرحوم برای اجراء انجمن معنفی سرمشقی وافی بود و در واقع دستورالعملی بود که از آن قرار رفتار شد لذا نخست مختصری از زندگانی آن مرحوم را ذکر می‌نمائیم سپس بعضی از نوشتجات را که هم امروز مفظور و مجبوریم بر طبق آن رفتار نمائیم .

مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله پسر حاجی کاظم آقای تاجر تبریزی از اهالی آذربایجان است در عنفوان سن علوم ادبیه عربی را تحصیل نموده و قدری از علوم شرعیه را نیز آموخت در قونسول گری انگلیس به سمت منشی گری برقرار و در آنجا نکات سیاسیه را فرا گرفت و از اوضاع تمدن آگاهی یافت خواست که خدمتی به دولت و ملت خود نماید از مستخدمی انگلیسها استعفا داده و در اداره وزارت خارجه در آمد در سال (۱۲۷۰) به موجب فرمان ناصرالدین شاه به کارپردازی حاجی ترخان (قونسولی) مأمور شد مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ (۱۲۷۸) به طهران احضار شده پس از هفت ماه توقف در طهران حسب الامر اولیای دولت ثانیاً به حاجی ترخان مأمور گردید بعد از سه ماه به عزم سیاحت از حاجی ترخان به مسکو و از آنجا به پترزبورغ وارد شده شش ماه در پترزبورغ در جای وزیر مختار دولت علیه به سمت شارژدافری توقف فرمود پس از آن در تاریخ ۱۲۸۰ به قونسول ژنرالی تفلیس منصوب چهار سال در تفلیس مانده در مدت اقامت در مملکت مزبوره پیوسته به دوستان خود می‌گفت که کی باشد انتظام و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور و تمدن خود را می‌دیدم و چه می‌شد که در وطن عزیزم نظم و آسایش و

آبادی حاصل می‌گردید.

در اواخر سال ۱۲۸۳ به موجب فرمان پادشاهی به شارژدافری پاریس نایل آمد از راه اسلامبول عازم مقصد گردیده اکسپوزیسیون یعنی بازار و بساط عمومی ۱۸۶۷ میلادی را که مطابق با ۱۲۸۳ بود مشاهده نمود و در مدت سه سال اقامت در پاریس چهار دفعه به عزم سیاحت به لندن رفت و با مرحوم میرزا ملکم خان هم مسلک و دوست و مجالست سری و علنی داشت انتظام لشکری و آبادی کشوری و ثروت اهالی و کثرت هنر و معارف و آسایش و آزادی عامه آنجاها را که دیده بر شور و حرارت قلبی و آرزویش نسبت به ایران افزوده گردید سبب ترقیات فرانسه و تنزلات ایران را از مرحوم میرزا ملکم خان پرسیده، جوابش چنین داد که بنیان و اصول نظم فرانسه يك کلمه است و هر گونه ترقیات و خوبی‌ها که در اینجا دیده می‌شود نتیجه همان يك کلمه است و اهل مملکت شما از اصول مطلب دور افتاده‌اند، پرسید چگونه است، این ؟ جواب داد که بعضی از شما تقلم و ترقی فرانسه را از فروعات برقرار می‌دانید و برخی از علوم و صنایع تصور می‌نمایند.

مانند تلگراف و کشتی‌ها و عراده‌های بخار و آلات حریریه که اینها از نتایج است نه مقدمات و فقط به نظریات ساده قصد نظر می‌کنند و اگر می‌خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیت راه بیندازید در بدو کارها از تعبیر کلمه واحده غفلت می‌نمائید بالاخره در معنی يك کلمه گفت يك کلمه که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرر و مسطور است و دولت و ملت معاً کفیل اجرای آن است و در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه، مرافعه و سیاسیات و امثال آن باشد به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد، شاه و گدا و رعیت و لشکری در آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد. باری شرح این مذاکره در کتاب يك کلمه نوشته است خواننده می‌تواند به آن رجوع کند.

مرحوم مستشارالدوله با حاج میرزا حسین خان سپهسالار دوست و هم مسلک بود، در زمان ریاست مشارالیه کدورتی بین آنها حادث شد، سبب آن این بود که مستشارالدوله با میرزا محمود خان ناصرالملک (جد ناصرالملک حالیه) دوست و معاهد بود ناصرالملک هم با مرحوم سپهسالار صفائی نداشت و از هم مکدر بودند تا اینکه يك روز مرحوم سپهسالار به مستشارالدوله گفت یا دوستی با ناصرالملک را ترک کن و یا از دوستی من چشم ببوش، مشارالیه گفت من با هر دو دوستم و بدون جهت و سبب ترک دوستی ناصرالملک را نکویم، سپهسالار از او رنجیده و در ضمن هم مغرضین از او سعایت می‌نمودند.

بالاخره در سال (۱۲۹۰) تبعید به خراسان شد در ارض اقدس و مشهد مقدس لازمه خدمت به ملت را از دست نمی‌داد و کتابچه راه آهن از طهران به خراسان را نوشت و